

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَإِلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُسْتَغْلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ما گفتیم امروز هم بخوانیم که این بحث تمام شود، لكن متأسفانه بحث ولایت اب و جد، خصوصاً چون یک قولی دادیم که باب روایتش را هم بخوانیم، به امروز تمام نمی‌شود. حالا آن بحث اصولی که امروز تمامش کردیم، اما این بحث به امروز تمام نمی‌شود؛ به فردا هم تمام نمی‌شود. مخصوصاً اگر بنا باشد آن باب را هم بخوانیم، باب ۷۸ از ابواب «ما یکتسب به» در کتاب وسائل، که خب مربوط به همین ولایت اب و جد هم هست، در آن دارد و خیلی روایات واقعاً شرح آن روایات خودش یک بابی دارد.

بله، عرض شد که مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) بحث اینکه اب و جد تصرف در مال یتیم می‌توانند بکنند، ولایت دارند. البته عرض کردیم، مرحوم نائینی در اینجا یک بحثی دارد که این ولایت، اجباری است یا ولایت اخلاقی است؟ بله، حالا آن بحث دیگری است. ببینید یک مقدار همان بحثی که ایشان مثلاً «سلطنت» هم «علی بضع البنت» در باب نکاح عرض کردیم، آن معلوم نیست ولایت باشد؛ اذن پدر شرط است. این یکی از موارد اشکال است، یعنی یک مشکلی که ما الآن داریم؛ اگر مثلاً گفتند اذن پدر می‌خواهد، بعضی‌ها ازش اثبات ولایت کردند؛ یعنی ولایت دارد. معلوم نیست از آن ولایت در بیاید. یا اگر گفتند زن می‌خواهد از خانه خارج بشود اجازه شوهر بگیرد، اجازه شوهر از تویش ولایت در نمی‌آید؛ این معنایش این نیست که شوهر بر او ولایت دارد. اعتبار اذن، غیر از ولایت است. این دو تا با همدیگر گاهی خلط شده؛ یعنی در فقه ما متأسفانه. مثل شیخ دیگر، «فحوا» سلطنت ماست. سلطنت نیست؛ ولایت نیست. در باب بنت، در باب نکاح بنت، ولایت نیست، اما اذن معتبر است، اذن شرط است. این دو تا، دو تا بحث است. علی‌ای حال فعلاً دیگر این بحثی هم که مرحوم نائینی اینجا فرمودند این است که، مضافاً چون خواهد آمد در خود کتاب مکاسب، اجازه بدهید این بحث را انجام بدهیم فی مابعد.

خود مرحوم شیخ در باب ولایت چند تا معنا می‌کند، در ولایت فقیه می‌آید. مثلاً یک معنا این است که فقیه ولایت دارد، یک معنا اینکه اذن فقیه شرط است، یک معنایش هم این است که شما هیچ تصرفی نمی‌کنید مگر فقیه اجازه بدهد. یا فقیه اولاً اعمال ولایت بکند. اصلاً هیچ تصرفی برای شما جایز نیست. اصلاً هیچ نحو تصرفی در امور اجتماعی نمی‌شود کرد مگر اینکه فقیه به اصطلاح تصدی پیدا بکند و اجازه بدهد.

این یک وقتی در کربلا متأسفانه این کارهایی که حالا همین گروه‌های تندرو می‌کنند که همیشه بوده، مرحوم - مرحوم نامرحوم باید گفت - سید کاظم رشتی، عرض کردیم شیخ احمد احسائی جنبه شیخیت به این معنایی که درست کردند نداشت، دنبال یک خط نبود؛ شیخ خیلی زاهد و مرد

اهل عبادت و اهل تهجد و این حرف‌ها بود الی آخره. لکن شاگرد ایشان، سید کاظم رشتی، این دیگر هم طولانی عمر کرد و هم در کربلا بود و... بعد کار به اینجا رسید که این آقایان شیخی بودن، حتی مثلاً اگر گوشت از بازار می‌خریدند - مثلاً بازار دو کیلو گوشت - می‌آوردند سید کاظم یک نگاهی بکند تا حلال بشود! بله ایشان یک نگاهی بکند بروند منزل مصرف بکنند. خب دیگر این یک درجه خاصی از ولایت که در باب طفل هم چنین ولایتی ما نداریم، چه رسد در شرح. حالا غیر از اینکه حالا واقعاً اصلاً آدم واقعاً ناراحت می‌شود که یک امر مستحب، حالا بر فرض هم استحبابش... مثلاً اصولی‌ها بالاسر حضرت سیدالشهداء زیارت می‌خواندند - روایت هم دارد که عند الرأس الشریف - این آقایان شیخی‌ها می‌رفتند پایین پا، مقابل روضه شهدا، زیر پای علی اکبر، آنجا زیارت می‌خواندند.

الآن من در کتبی که در آن زمان چاپ شده دارد «البالاسریة و الپشت سریة»! تعبیرشان این است؛ «البالاسریة» یعنی همین آقایان اصولی‌ها که می‌روند بالاسر حضرت، پشت سر، حالا پایین پا نمی‌گفتند ولی «پشت سریة»... یعنی این هم برداشتند کار را به اینجا رساندند که یک امری که حالا استحبابش هم ثابت بشود - استحباب بالاسر که روایت داریم که جای شکی ندارد - حالا پایین پا، این را اصلاً ممیز مذهب قرار دادند که این‌ها می‌رفتند پایین پا. یکی‌اش هم این بود که هر چه می‌خریدند، می‌آمدند - نخود می‌خریدند - این یک نگاهی بکند تا حلال بشود آقایان بروند مصرف بکنند. این هم یک درجه‌ای از ولایت که طبیعتاً اینجا مراد ما در ولایت اب و جد این مراد نیست اصلاً. دقت کردید؟ لذا مرحوم نائینی احتمال می‌دهد که یک نوع ولایت اخلاقی باشد، نه یک نوع ولایت اجباری. ایشان تقسیم می‌کند، مرحوم شیخ اینجا این تقسیم را ندارد.

عرض کردیم چون این بحث را در بحث ولایت فقیه شیخ دارد، ایشان هم اشاره نکرده که این بحث در ولایت فقیه خواهد آمد. ان شاء الله ما در ولایت فقیه متعرض می‌شویم.

علی‌ای حال، بعد مرحوم نائینی می‌فرمایند که بحث در سه جهت است. عرض کردم این عنوانی که در حاشیه نوشته، اگر سه جهت می‌کرد بهتر بود. عبارت نائینی را ندیده؛ بحث در سه جهت است. لکن خود مرحوم شیخ جدا نکرده، عنوان نزده. این محقق کتاب هم شماره‌گذاری نکرده، عنوان نزده اما شماره‌گذاری نکرده. ببینید: بحث اول: آیا معتبر است در ولایت اب اینکه عادل باشد؟ یا اگر فاسق هم باشد - پدری است فاسق است - او هم ولایت دارد؟ اگر فاسق هم باشد ولایت دارد؟ این بحث اول.

اینجا ایشان دارد: «و المشهور عدم اعتبار العدالة». این بحث اول است. ایشان می‌گویم در حاشیه نوشته: «عدم اعتبار... به اصطلاح... ولایت العدالة فی ولایة الاب و الجد». این اگر شماره می‌گذاشت «یک»: آیا عدالت معتبر است در اب و جد یا نه؟ این طوری. بحث اول.

بعد بحث دوم: «دو»: که ایشان نوشتن حاشیه... شماره نزدند: «و هل یشرط فی تصرفه المصلحة؟». اگر اب و جد می خواهند تصرف بکنند مصلحت باید باشد یا کافی است عدم مفسده؟ یا هیچ کدام؟ حتی با مفسده هم تصرفشان درست است؟ این بحث دوم: «و هل یشرط فی تصرفه المصلحة؟» این بحث دوم است ایشان، مرحوم شیخ انصاری، که این بحث را ایشان مفصل تر متعرض شدند و در ذیل این بحث، بحث اول هم می شد؛ در ذیل این بحث روایات را آوردند. روایاتی که عرض کردم باب ۷۸ ابواب «ما یکتسب به» از کتاب وسائل.

بله، بعد، بعد از ایشان در صفحه ۵۴۲، بحث سوم: «لو فُقد الاب و بقی الجَد». آیا اینکه می گوییم جد، همان جدِ اول یا پدرِ جد هم ولایت دارد؟ «و بقی الجَد هل ابوه او جده یقوم مقامه؟». این هم بحث سومی است که مرحوم شیخ دارد. روشن شد؟ اگر شماره گذاری می فرمودند بهتر بود. پس سه بحث را مرحوم شیخ در اینجا دارند. بحث دومش طولانی تر شده. پس ما حالا ان شاء الله بحث اولش را می خوانیم، بحث دومش چون مربوط می شود به روایت و این ها، بگذاریم بعد از ایام تعطیلی.

«و المشهور عدم اعتبار العدالة». و مشهور بین علما، اعتبار عدالت شرط نیست. «للاصل» که ایشان اصالة البرائة جاری کردند. که آیا شک می کنیم؟ اصل، عدم اعتبار است. عرض کردیم مرحوم نائینی یک اشکال دارد لکن من فکر می کنم - حالا دیگر عبارت نائینی را نمی خوانیم - فکر می کنم شاید ایشان در درس چیز دیگری فرمودند، شاید درست ضبط نشده.

ببینید دقت کنید؛ اگر ما شک بکنیم در «ولایت»، آیا ولایتی که هست - چون اصل ولایت که ثابت شد، قطعی اجماع و قطعی و اخبار مستفیضه - آیا این ولایت برای فاسق هم هست یا نیست؟ اگر شک در ولایت کردیم، خب اصلِ اولی عدم ولایت است. به عکس این که ایشان مرحوم شیخ فرمودند. چون نصب می خواهد؛ ولایت نصب می خواهد، منصب است دیگر. یعنی ولایت فقیه که منصب بود، ولایت جعل می خواهد. باید شارع جعل کرده باشد. آیا شارع این مقام را برای فاسق هم قرار داد یا نه؟ خب اصل عدمش است. و لذا اگر در ولایت فقیه شک شد، اصل اولی - اصولاً اصل اولی این - «اصالة عدم ولایة شخص علی شخص». این اصل اولی.

و لذا - که ان شاء الله در بحث ولایت فقیه متعرض می شویم - آقایان این «امرهم شوری بینهم» را خیال کردند به معنای مشورت. عرض کردیم ما یک «شورا» داریم، یک «مشورت» داریم. آن آیه مبارکه ای که راجع به رسول الله است: «و شاورهم فی الامر، فاذا عزمتم...». شما مشورت بکن، «عزمت» بحث ولایت رسول الله است. اما در مقام اعمال ولایت «فتوکل علی الله»، دیگر «شاورهم فی الامر» تویش ندارد. اما «امرهم شوری بینهم» که عرض کردیم این «امرهم» برمی گردد به انصار. یعنی یکی از خصائصی که انصار در مدینه داشتند، قبل از اسلام حتی، اصولاً می نشستند جمع می شدند، مسائل را با شورا حل می کردند. طبیعت انصار شورایی بود.

و لذا سقیفه هم جمع شدند برای شورا. «منا امیر و منکم امیر»، روی این جهت. طبیعت انصار، طبیعت شورایی بود. و «امرهم»... شورا یک نظام اجتماعی است، مشورت یک امر شخصی است؛ این ها اشتباه شده با همدیگر. یا در لغت عرب «شور» بهش می گویند؛ «شور» داریم و «شورا» داریم. «شور» و مشورت یک امر شخصی است. حقیقت این امر شخصی هم برمی گردد به یک امر روانی - به قول امروزی ها سایکولوژیک است - یک امر روان شناختی است. یعنی انسان سعی می کند در مسائل که وارد می شود، درجه احتمال خطر را پایین بیاورد، احتمال صواب را بالا ببرد. با چند نفر مشورت می کند، هدف از این مشورت این است که از نظر روانی احتمال مصلحت برود بالا، احتمال مفسده بیاید پایین. پس شور و مشورت یک امر روانی است، آن هم برای این جهت که بتواند احتمال صلاح را ببرد بالا. اما این غیر از شورا است. شورا امر اجتماعی است.

این امر اجتماعی قوامش به این است که «اصالة عدم الولاية». هیچ کس بر هیچ کس ولایت ندارد. مثلاً شاه، شاه به عنوان... نه ندارد. یا فرض کنید مثلاً به اینکه اعیان امت، مثلاً پولدارها، خواجه ها مثلاً، نه آن هم ندارد. یا همین ولایت فقیه مثلاً، می گوید آن هم ندارد. هر مقام ولایتی فرض بشود، ندارد. مقام ولایت کلاً نیست. این شورا است. شورا یک امر اجتماعی است، قوامش «اصالة عدم ولاية احد علی احد». این شورا است، شورا اصلش این است. دقت می کنید؟ هیچ کس... و لذا چون هیچ کس ولایت ندارد، این منجر می شود به اینکه نظر آحاد مردم... آن وقت چون نظر آحاد در یک جوامعی که کوتاه - کوچک - بودند، نظر آحاد را جمع می کردند. مثل همین جامعه یونانی، در یونان هم همین طور بود دیگر. همین محاکمه سقراط که چاپ هم شده؛ محاکمه سقراط به این صورت بود، مردم آتن را جمع کردند، بعد محاکمه اش کردند جلوی مردم. رأی گیری کردند، مردم گفتند اعدام بشود. به رأی مردم به قول خودشان، به نظر مردم سقراط را اعدام کردند. دقت می کنید؟ جام شوکران را به اصطلاح سر کشید.

علی ای حال این در مثل یونان بود. یعنی عدم... لکن بعدها این به این شکل درآمد - این در مثل یونان باستان بود - عدم ولایت احد علی احد. اما بعدها این به این صورت درآمد که انتخابات بشود، مثلاً رأی جمع بشود، رأی جمع بکنند در یک شخص که بشود رئیس جمهور یا در افرادی که بشود مجلس و پارلمان، الی آخره، مباحث قانونی خودش که دارد. این ها تمام بر مبنای «اصالت عدم ولایت» است.

یکی از حضار: این ولایت پدر بر فرزند سیره عقلایی نبوده؟ به هر حال یک بچه، آدم اولویت دارد بر دیگران که بخواهد نسبت به این بچه تصمیم بگیرد.

آیت الله مددی: عرض کردم این حالا سیره عقلایی باشد یا نباشد، اما به هر حال در بین فقهای اسلام جای بحث ندارد، غیر از اخبار مستفیضه، جای بحث ندارد. به قول مرحوم نائینی این ضروری است در فقه؛ راست می گوید ایشان، جای بحث ندارد. «انما الکلام»، آیا پدری که فاسق است،

آن هم ولایت دارد؟

.....
یکی از حضار: اغلب پدرها یا عادلند یا فاسقند [نامفهوم]...

آیت الله مددی: اصالة الفسق را شما جاری فرمودید! آقایان اصالة العدالة جاری می کنند، شما اصالة الفسق جاری کردید؟ آقایان اصالة العدالة جاری می کنند، شما مثل اینکه اصالة الفسق جاری کردید.

یکی از حضار: آیه «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض»، این اصل اولی را کنار نمی زند؟ یعنی اصل ولایت ثابت بشود؟

آیت الله مددی: اصل ولایت؟

یکی از حضار: یعنی اینکه فرمودید که اصل، عدم ولایت شخص بر شخص است.

آیت الله مددی: آخر دارد: «یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر». یعنی ما یک ولایت اجتماعی قائلیم، این برای زن هم هست. و آن امر به معروف و نهی از منکر و اداره جامعه به نحو صالح. یک امر اجتماعی دیگر قائلیم و آن مثلاً «الرجال قوامون على النساء». که هر جا قیومت جامعه، قوامیت جامعه باشد با مرد باشد. این ها با همدیگر تنافی ندارد.

اینکه عده ای الان فتوا می دهند که خانم ها در انتخابات شرکت نکنند، «منتخب» بشوند، «منتخب» نشوند، این ناظر به همین است. «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض»، این ولایت را قبول کردند، این در «منتخب» شدن. در «منتخب» شدن، «الرجال قوامون». با خود آیات هم می شود درستش کرد؛ «الرجال قوامون». جایی که قوامیت جامعه باشد و اداره جامعه باشد، با رجال است. این آیه مبارکه ناظر به شوهرها نیست، «الرجال» دارد تویش، ندارد «الازواج». عده ای خیال کردند این آیه ناظر به اینکه شوهر بر زن مقدم است. نه، این آیه ناظر به قوامیت جامعه است؛ «الرجال قوامون على النساء». دقت کردید؟ پس بنابراین دو نحو ولایت را می شود تصور کرد.

یکی از حضار: «بما انفقوا» چی؟

آیت الله مددی: «بما انفقوا» ممکن است برای ازواج باشد، ممکن است برای اینکه این ها اصولاً منیع درآمدند یعنی. زحمت می کشند توی جامعه برای درآمد. درآمد جامعه دست مرد است، درآمد اقتصادی جامعه.

علی ای حال حالا وارد آیات نشویم. اینکه عده ای نوشته بودند که در همان ایام آن شاه هم که بود، وقتی بحث شد، عده ای نوشتند هم «منتخب» می شود هم «منتخب». عده ای می گفتند نه «منتخب»، نه «منتخب»، هیچ کدام؛ هیچ کدام رو حق ندارد. «منتخب» هم نشود، «منتخب» هم نشود. این کسانی که قائلند «منتخب» بشود این ممکن است به ظواهر بعضی از آیات تمسک، همین که شما فرمودید؛ چون دارد «المؤمنون و المؤمنات

بعضهم اولیاء بعض». این برای زن هم ثابت شد این درجه از ولایت. عده‌ای هم گفتند نه آیه دلالت بر ولایت نمی‌کند، مرادش همان امر به معروف و نهی از منکر است، الی آخره، حالا دیگر من نمی‌خواهم وارد آیات بشوم.

علی‌ای حال می‌شود دو نوع ولایت، بلکه انواع ولایت را تصور کرد. و لذا عرض کردیم کسانی مثل آقای خوئی اصلاً ننوشتند ایشان که قائلند به ولایت فقیه از باب «امور حسبه»، در صورتی که در جایی فقیه نباشد، عادتاً برمی‌گردد به «عدول مؤمنین». هر جا ما امور حسبه حساب کردیم، عادتاً برمی‌گردد به عدول مؤمنین. مردمان صالح جمع بشوند، قوانینی برای اداره شهر و اداره جامعه بگذارند؛ احتیاجی به فقیه نباشد.

علی‌ای حال اگر - البته این ولایت فقیه که مرحوم آقای خوئی معروفه که ایشان قائل به امور حسبه هستند، این اصلاً ولایت نیست، این حکم عقل است. ولایت نصب می‌خواهد. ولایت نصب از طرف شارع می‌خواهد - و لذا عرض کردیم من بحث ولایت فقیه آقای خوئی را حالا قبل از وقتش خلاصه کردیم برایتان - عرض کردیم مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند روایاتی که بهش تمسک شده - عرض کردم حدود ۲۱-۲۲ روایت است که مرحوم نراقی در «عوائد» آورده، مرحوم آقای خمینی هم آوردند، عین همان روایات است - که «العلماء ورثة الانبیاء» و فلان، «اللهم ارحم خلفائی»... ایشان می‌فرمایند این روایات یا ضعیف السند است یا اصلاً ربطی به نصب ندارد، ربطی به ولایت ندارد. ایشان سه تا روایت را می‌گفتند در نصب است:

یکی «مقبوله عمر بن حنظله»: «فانی جعلته حاکماً». می‌فرمودند بله دلالت این درست است، اما سندش ضعیف است. یکی هم روایت «ابی خدیجه»: «...فلیرجعوا الیه...» که به او برگردند. ایشان می‌فرمایند این سندش معتبر است - مشهور می‌گویند ضعیف است، ایشان می‌گویند معتبر است - لکن دلالت بر «قاضی تحکیم» دارد نه «قاضی منصوب».

یکی هم «توقیع مبارک» است: «اما الحوادث الواقعة...». آن هم ایشان می‌گفتند سندش ضعیف است، دلالتش هم روشن نیست. این خلاصه... یعنی ادله‌ای که به درد نصب می‌خورد همین سه تا روایت است. روشن شد؟ این خلاصه نظر مرحوم آقای خوئی را برای شما در چند سطر الآن جمع کردم. کل نظر ایشان راجع به ولایت فقیه این است. آن روایات دیگر دلالت بر نصب ندارد؛ اصلاً می‌گوید «العلماء ورثة الانبیاء» تویش نصب ندارد. ما هم همین حرف را قبول کردیم. لکن اشکال ما به ایشان این بود که «مقبوله عمر بن حنظله» را قبول کردیم، «توقیع» را هم قبول کردیم. «توقیع مبارک»، «اما الحوادث الواقعة» را قبول کردیم. تفصیل بحث ان شاء الله توی ولایت فقیه متعرض می‌شویم ان شاء الله تعالی.

علی‌ای حال خلاصه نظر مبارک ایشان را... و مثل مرحوم نراقی و بعدها «اللهم ارحم خلفائی» را خیلی... «اللهم ارحم خلفائی» را توضیح دادیم. البته این‌ها علمای ما از مصادر شیعه نوشتند، تو مصادر سنی هم هست. اختصاص به مصادر شیعه ندارد. لکن اهل سنت کتابی هست مال «ابن

رجب حنبلی» در «شرف اصحاب الحديث». آن می گوید مراد از خلفائی، «اللهم ارحم خلفائی»، مراد «محدثین» است؛ زده به محدثین. خب آقایان دیگر زدند... آقای خمینی، مرحوم آقای خمینی زده به «فقهها». این غرض، این هم یک بحثی که «اللهم ارحم خلفائی»... چون دارد «الذین یأتون من بعدی ویروون سنتی». آن می گوید که پس ما خلیفه رسول الله هستیم، محدثین خلیفه رسول الله... دقت کردید؟ آن «اللهم ارحم خلفائی» را ابن رجب حنبلی در کتاب «شرف اصحاب الحديث» زده به علمای حدیث - چون خودش هم حنبلی است، حنبلی ها هم اهل حدیث اند، احمد بن حنبل اهل حدیث است، این ها هم اهل حدیث اند - علی ای حال این روایت در آنجا هم هست و حالا شرح روایت در به لحاظ سند و خصوصیات و این ها، یک توضیحی می خواهد بیش از آن چیزی که علمای ما الآن نوشتند. باید توضیح مصدری اش و فهرستی اش و رجالی اش، ان شاء الله همه اش در محل خودش.

به هر حال این بحثی را که مرحوم شیخ انصاری مطرح فرمودند: اولاً اصل، «اصالة البرائه» گرفتند، «اصالة العدم» گرفتند. انصافاً چون بحث، بله، اگر بحث ما این شد که «اذن پدر» شرط است یا نه؟ ببینید، نگفتیم ولایت. اصل، عدم اعتبار اذن است. این درست است، این می شود قبول کرد. اما اگر بحث در ولایت کردیم، اصل، عدم ولایت است. آنجا می شود احتیاط کرد، مثلاً گفت اصل عدم ولایت است. آن وقت اگر ولایت پدر و جد مسلم شد، آن وقت در اینجا می شود احتیاط؛ احتیاط اقتضا می کند که عادل باشد. چون عدالت یک منصبی است، یعنی یک جعلی شده، و این قدر متیقن عبارت از عادل است. اینکه ایشان فرمودند «للاصل»، این فرق می کند با کیفیت تقریب این اصل در اینجا.

«و الاطلاقات». اطلاقاتی که در باب این هست، یعنی به این معنا که در روایات تقیید به عدل نشده. دقت می کنید؟

«وفهم الاجماع المحکی عن التذکره... خلافاً للمحکی عن الوسیله و الايضاح فاعتبرها فیه». دیروز خواندیم در بحث. بعد، بعد ایشان می فرمایند به اینکه: «مع نص القرآن». کلام ایضاح است این کلام. «ولعله اراد بنص القرآن آیه: ولا ترکوا الی الذین ظلموا، الی اشار الیها فی جامع المقاصد». که شاید مرادش این باشد. نص قرآن... احتمال دارد «و لا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن» احتمال دارد مرادش این باشد. که اصولاً به مال یتیم، مال صغیر نمی شود نزدیک شد «الا بالتی...» و این اقتضا می کند که طرف بشناسد راه درست و راه باطل و عمل بکند. یعنی این اصولاً به کسی خطاب می شود که مقید به شریعت است، می شود عدالت. شاید مرادش این باشد.

مرحوم شیخ فرموده آیه «لا ترکوا الی الذین ظلموا»، و آقایان جواب دادند «لا ترکوا الی الذین ظلموا» مال سلطان جائز است، ربطی به پدر و جد ندارد؛ اصلاً ناظر به آن نیست. «و اضعف منها ما ذکره فی الايضاح من الاستحاله؛ اذ المحذور یندفع - کما فی جامع المقاصد - آقایانی که بعد از ایضاح... ایضاح مال پسر علامه است (قدس الله سره). چاپ شده، سابقاً چاپ نشده بود و به اجازه مرحوم آقای بروجردی این را چاپ کردند.

عده‌ای از واقعاً مصادر بسیار مهم ما را (رضوان الله تعالی علیه) یا خود ایشان چاپ کردند یا بعضی از مقلدین ایشان به دستور ایشان از وجوهای چاپ کردند، یکی اش همین ایضاح است - بان الحاکم متی ظهر عنده بقرائن الاحوال اختلال حال الطفل - یعنی حال ابّ الطفل؛ اگر معلوم شد که این ولیّ اش درست کار نمی‌کند - عزله و منعه من التصرف».

پس این مستحیل نیست، می‌شود باشد، می‌شود فاسق هم باشد. چون فسق اقسام دارد؛ فرض کنید مثلاً شراب می‌خورد، اما در امور مالی خیلی دقیقه، اموری که اداره بچه باشد، بچه خودش، خیلی مواظبه، منافات ندارد. فسق همیشه این نیست که سوء تصرف مالی باشد؛ انواع فسق داریم. «فی ماله، و اثبات الید علیه»، درش می‌آورد. «و ان لم يظهر خلافه فولایته ثابتة. و ان لم يعلم استعلم حاله بالاجتهاد». اگر حاکم هم نمی‌داند باید اجتهاد بکند؛ اجتهاد یعنی فحص بکند، بررسی بکند. «و تتبع سلوکه و شواهد احواله». این جوابی که از این... همین جواب را مرحوم نائینی داده، مرحوم نائینی هم همین جواب را، شیخ هم از اینکه این مطلب را پسندیده جوابش همین است. دقت کردید؟ پس بنابراین اگر معلوم شد فسقش به درجه‌ای است که برای حال طفل مضره، حاکم عزلش می‌کند. و اگر بعضی‌ها گفتند مضره، بعضی‌ها گفتند نه مضر نیست، بررسی می‌کند، فحص می‌کند، رسیدگی می‌کند، آن وقت این را اگر دید که صالح نیست، از این مقام عزل می‌کند.

این راجع به امر اول. پس در امر اول نظر مرحوم شیخ این شد که ولایت اب و جد ثابت است حتی با فسقهما.

یکی از حضار: «ولایة الحاکم» اثبات باید بشود؟ حاکم عزلش می‌کند یعنی ولایت هم برای حاکم ظاهراً...

آیت الله مددی: عرض کردم ولایت حاکم اگر نبود، «عدول مؤمنین». این دیگر قاعده... چون شیخ به شدت مخالف است با ولایت فقیه، به خلاف استادش مرحوم نراقی. عرض کردم تقریباً نراقی - حالا معلوم نیست عین عبارتش اینه که «فقیه للفقیه ما للامام» - اولین کسی که این طور صریح به اصطلاح گفته مرحوم نراقی - نراقی پسر، مرحوم ملا احمد نراقی صاحب معراج السعادة - و ایشان عملاً هم خب ولایت فقیه اعمال کرد دیگر. چون جنگ ایران و روس بود، عملاً آمد تهران و از تهران مردم را فراخوان داد به قول امروزی‌ها، فتوا داد که بروید برای جنگ و خودش هم رفت جبهه. خود مرحوم نراقی هم جبهه رفت، حاضر شد. لذا نقلی هست که شیخ از قول ایشان نقل می‌کند که ما در بعضی از آن حالات حس کردیم خیانت از طرف همین ارتش ایران متأسفانه. این را نقل کردند از شیخ. چون شیخ سه سال کاشان بود پیش مرحوم نراقی درس خوانده، پیش مرحوم ملا احمد نراقی. سه سال پیش ایشان، و انصافاً هم مناهج الاصول مرحوم نراقی کتاب فشنگی است، اما خب انصافاً شیخ در رسائل خیلی قوی‌تر است، فوق العاده قوی‌تر است.

بعد بحث دوم. عرض کردیم بحث اول... نمی دانم دیگر حالا فردا هم بخوانیم یا نه. به فردا ختم نمی شود اگر بخواهیم بخوانیم، به فردای تنها ختم نمی شود. حالا من مشکل ندارم، اصول که فعلاً تعطیلش می کنیم. اگر آقایان حال دارند بحث دومش: «و هل یشرط فی تصرفه المصلحة او یکفی عدم المفسدة ام لا يعتبر شیء؟». مرحوم شیخ فرمودند «وجوه». بله، چند... یک اصطلاحی دارند آقایان در این جور کتب، می گویند «وجوه» بل اقول. «وجوه» یعنی احتمالات، «اقوال» یعنی قائل دارد. این کلمه «وجوه» که ایشان در اینجا فرمودند ظاهرش این است که فقط احتمالات است، اما قائل هم دارد. این طور نیست که احتمالات باشد. خوب بود شیخ اضافه می فرمود «بل اقول». به طبق این احتمالات ثلاث، اقول هم داریم. عده ای گفتند مصلحت شرط است، عده ای گفتند مصلحت نباشد، عده ای گفتند حتی مفسده هم بود ولایتش ثابت است. روشن شد؟ «وجوه» تنها نیست، اقول هم هست. این راجع به بحث دوم. دیگر این می خورد به اختیار آقایان. می خواهید فردا من هم می آیم می خوانم مشکلی ندارم، اما به فردا ختم نمی شود. احتمالاً به دوشنبه، شاید هم تا سه شنبه بکشد. چون می خواهیم بابش را بخوانیم، باب روایتش... بابش هم زیاد دارد. الآن تو ذهنم نیست، چون این باب را من خواندم سابقاً. نمی دانم ۱۶ تا روایت، ۱۸ تا روایت... نگاه کنید «وسائل» را... باب ۷۸، ابواب «ما یکتسب به»، باب ۷۸. خیلی روایت دارد، از باب هایی است که خیلی روایت دارد. و همان روایت معروف «انت و مالک لایبک» هم اینجا است، تو همین باب است. و اختلافی هم شده در فهم این روایت.

علی ای این روایت عجیبی است «انت و مالک لایبک». بعضی از مشایخ ما را - اسم نبرم - مرحوم آقای ابطحی (قدس سره) گفت: اصلاً من رساله ای در این روایت نوشتم، «انت و مالک لایبک» یک رساله ای درس دارد. البته چاپ نشده، خطی است اما خبر دارم. و این بحث مفصلی است که مرحوم شیخ هم در اینجا دارد. این بحث دوم شیخ خیلی... بحث اولش کوتاه بود، بحث سومش هم کوتاه است، که آیا برای پدر جد هم ثابت است؟ جد به بالا. این بحث سومش هم کوتاه است. اما این بحث دومش خیلی طولانی است. بحث دوم مرحوم شیخ. چون متعرض روایات شده. ما هم اگر بخواهیم متعرض بشویم بیشتر... چند تا روایت دارد نگاه کردید؟ به نظر من ۱۶ تا بود، ۱۸ تا بود سابقاً... خیلی وقت است... شاید چند... ۲۰ سال پیش دیدم، خیلی وقت است... تازگی نگاه نکردم. اما به نظرم خیلی روایت... این باب از آن باب هایی است که خیلی روایت دارد در کتاب وسائل.

یکی از حضار: باب ۷۸ ده تا روایت دارد.

آیت الله مددی: ده تا؟ ۷۸ ... «انت و مالک لایبک»

یکی از حضار: در همین باب ۷۸، حدیث اولش است.

آیت الله مددی : همین ده تا دارد، من خیال می کردم ۱۶ تا باشد. می گویم خیلی... اما می دانم زیاد داشت، روایت زیاد است. دیگر حالا اگر آقایان مایل بودند فردا را هم می خوانیم، لکن چون ، پس حالا من وسائل را هم نظرم دارم. در وسائل یاد می آید طولانی بود، بابش طولانی بود. علی ای حال لکن چون حوزه هم تعطیل شده دیگر آقایان هم آماده... پس دیگر حالا باشد برای بعد از ایام تعطیلات.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین